

اثبات الهی بودن متن قرآن کریم با استفاده از تحلیل فرایند ساخت معنا

mk_shaker@yahoo.com

hesam.e.danaloo@gmail.com

محمد کاظم شاکر / استاد دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه علامه طباطبائی

حسام امامی دانالو / دانشجو دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علامه طباطبائی

دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۲۴ - پذیرش: ۱۳۹۸/۰۶/۰۴

چکیده

الهی یا بشری بودن متن قرآن کریم، توجه دین پژوهان را به خود جلب کرده است. هر یک از آنان دیدگاه خود را در این باره به بخشی از آیات قرآن کریم مستند می‌کند. پژوهش حاضر به دنبال کشف دیدگاه خود قرآن کریم است و در این مسیر، با استفاده از تحلیل «فرایند ساخت معنا» در یک ارتباط موفق، براساس دانش زبان‌شناسی و با توجه به تدریجی بودن نزول آیات قرآن کریم و همزمانی آن با دریافت واکنش‌های مخاطبان از سوی پدیدآورنده متن، چنین به دست آمد که متن قرآن کریم الهی است. ضرورت استفاده از روش مذکور بدین سبب است که طرفداران هر یک از این دو دیدگاه، یعنی الهی یا بشری بودن متن قرآن کریم، آیاتی از قرآن کریم را، که گروه مقابل آنها را به عنوان شاهدهی بر دیدگاه خود ذکر کرده است، به تأویل برده و به نوعی رد می‌کنند، اما به نظر می‌رسد با توجه به تعامل قرآن کریم با مخاطبان و روش «تحلیل فرایند انتقال معنا» در زبان‌شناسی در این پژوهش، بتوان نتیجه مذکور را به خود قرآن کریم و نه دیدگاه صاحب‌نظران نسبت داد.

کلیدواژه‌ها: الهی بودن قرآن، بشری بودن قرآن، فرایند انتقال معنا، قرآن و معناشناسی.

هر یک از دو دیدگاه «الهی بودن» و «بشری بودن» متن قرآن کریم، قایلانی در میان دین‌پژوهان دارد، به گونه‌ای که طرف‌داران هر یک از این دو، آیاتی از قرآن کریم را به‌عنوان شاهدهی بر مدعای خود معرفی می‌کنند؛ و در مقابل، شواهد قرآنی گروه دیگر را به تأویل برده و بر مقصود خود حمل می‌نمایند، به نحوی که امکان ارائه نتیجه‌ای قطعی بر پایه شواهد قرآنی، در این باره دشوار جلوه می‌کند. در این میان، به دست آوردن دیدگاه خود قرآن کریم اهمیت فراوانی دارد، اما این پرسش مطرح است که آیا امکان به دست آوردن آن وجود دارد؟ یا باید همواره از خارج متن، ادله‌ای برای الهی یا بشری بودن قرآن اقامه کرد؟ پژوهش حاضر به دنبال پاسخ به این پرسش مهم است تا از این طریق، راه‌کاری برای ارائه تحلیلی جامع از آیات قرآن کریم و امکان استخراج پیش‌فرض‌های فهم از درون خود قرآن کریم و با تکیه بر آیات آن به وجود آید. از این رو، در پژوهش حاضر از تحلیل «فرایند انتقال معنا» در زبان‌شناسی استفاده شده است. تا پیش از این مقالاتی در این باره نگاشته شده است؛ همچون: «وحی قرآنی؛ زبانی یا غیرزبانی؟» که در آن تمسک به آیات سوره شعراء برای اثبات بشری بودن متن قرآن کریم، ارزیابی شده است (ر.ک: شاکر و امامی، ۱۳۹۷، ص ۱۸۷-۲۰۴). «تأملی بر استدلال زبان‌شناختی مدعای انگاره قرائت نویی از جهان درباره گوینده قرآن» که در آن یکی از مستندات زبان‌شناسانه محمد مجتهد شبستری نقد شده است (ر.ک: شاکر و شفیع، ۱۳۹۵، ص ۵-۳۲). مقاله «نقش پیامبر» در وحی، نوشته محمدحسن قدردان قراملکی که نویسنده در آن - به گفته خود - «می‌کوشد دیدگاه سنتی مشهور [= نقش قابلی از سنخ تکوینی] و دیدگاه فیلسوفان و عارفان را جمع و آن دو را با مبانی قرآنی و روایی تطبیق دهد» (ر.ک: قدردان قراملکی، ۱۳۸۷، ص ۵۱-۷۰). مقاله «تعارض آیات و روایات با گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم» که در آن آیات و روایاتی که در نقطه مقابل انگاره بشری بودن الفاظ قرآن کریم قرار دارند معرفی، دسته‌بندی و تبیین شده‌اند (ر.ک: فقهی‌زاده و آذرخشی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱-۱۵۲). «نقد و بررسی دیدگاه‌های مختلف در رابطه با وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم» که در آن ضمن تبیین مفهوم «وحی» و تفاوت آن با «تجربه دینی»، پیامدهای غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم تبیین شده است (ر.ک: شبیانی، ۱۳۹۵، ص ۲۵-۴۵). مقاله «فاعلیت خداوند در معجزات» که در آن به معجزات و دیدگاه اشاعره، فلاسفه و متکلمان عدلیه اشاره شده است که ضمن نادرست دانستن دو دیدگاه نخست (= اشاعره و فلاسفه) بر دیدگاه متکلمان عدلیه تأکید شده است (ر.ک: ربانی، ۱۳۹۲، ص ۱۹-۴۲). اما در هیچ‌یک از آنها الهی و بشری بودن گوینده قرآن با رویکرد زبان‌شناختی ارزیابی نشده است.

شواهد قرآنی هر دو فرضیه «الهی بودن» و «بشری بودن» متن قرآن

بخش قابل توجهی از آیات قرآن کریم در الهی بودن متن آن ظهور دارد. در این نوع آیات، گاه عبارات به صورت متکلم وحده به کار رفته که با توجه به واژه‌های همجوار، جز در خصوص خدا مصداق نمی‌یابد؛ و در برخی آیات افعالی مانند «خلق» به کار رفته که فاعل آن را تنها می‌توان خدا دانست. بنابراین، کسی که در قرآن گوینده اصلی است، جز خداوند نمی‌تواند باشد؛ زیرا خلقت فعل خداست و همچنین الوهیت و ربوبیت تنها مخصوص ذات یگانه خداوند است. نمونه‌های ذیل از این نوع آیات است:

- «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (بقره: ۱۸۶) (و هر گاه بندگان من از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را - هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم. پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند. باشد که راه یابند.)
- «نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْعَفْوُ الرَّحِيمُ» (حجر: ۴۹) (به بندگان من خبر ده که منم آمرزنده مهربان.)
- «يَا عِبَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُون» (عنکبوت: ۵۶) (ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، زمین من فراخ است؛ تنها مرا بپرستید.)
- «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي وَأوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُون» (بقره: ۴۰) (ای فرزندان اسرائیل، نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتیم به یاد آرید، و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم، و تنها از من بترسید.)
- «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ» (بقره: ۴۷ و ۱۲۲) (ای فرزندان اسرائیل، از نعمتهایم که بر شما ارزانی داشتیم، و [از] اینکه من شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید.)
- «... لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَاذْكُرُوا نِعْمَتِيَ عَلَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (بقره: ۱۵۰) (تا برای مردم - غیر از ستمگانشان - بر شما حجتی نباشد. پس، از آنان ترسید، و از من بترسید تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم، و باشد که هدایت شوید.)
- «اتَّبِعْ مَا وَحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» (انعام: ۱۰۶) (از آنچه از پروردگارت به تو وحی شده است پی‌روی کن. هیچ معبودی جز او نیست، و از مشرکان روی بگردان.)
- «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُون» (ذاریات: ۵۶) (و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا بپرستند.)
- «ذُرِّيَّةً وَمِنْ خَلَقْتُمْ وَحِيدًا» (مذثر: ۱۱) (مرا با آنکه [او را] تنها آفریدم واگذار.)
- «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» (انبیاء: ۹۲) (این است امت شما که امتی یگانه است، و منم پروردگار شما. پس مرا بپرستید.)

با این حال، در مقابل این آیات، که صراحت در الهی بودن متن قرآن دارند، آیات دیگری را می‌توان یافت که صراحت کلام در آنها به شکلی نیست که بتوان آنها را سخن خود خداوند دانست، بلکه در آنها خداوند به صورت اسم ظاهر یا ضمیر مورد اشاره قرار گرفته است؛ گویی فرد دیگری گوینده این آیات است و او در این آیات درباره خدا سخن می‌گوید. برای مثال، وقتی اولین سوره قرآن کریم را می‌خوانیم، کلام با آیه «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» آغاز می‌شود؛ گویی فردی مانند پیامبر اکرم ﷺ سخن و کارش را با نام خداوند آغاز می‌کند و ظهور دارد که خود پیامبر گوینده این کلام است. همچنین آیات «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (حمد: ۲) تا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» (حمد: ۴)، که در آنها خداوند به صورت غایب فرض شده، ظهور اولیه‌اش در این است که این خود خدا نیست که سخن می‌گوید، بلکه فرد دیگری درباره خدا و صفات او سخن می‌گوید. پس از آن، سوره با خطاب به خداوند ادامه می‌یابد که ظهور واضح دارد بر اینکه گوینده آن آیات، خدا را خطاب قرار می‌دهد و از او کمک می‌خواهد و هدایت می‌جوید.

برخی از آیات دیگر مانند آیه «إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَ لَهٗ كُلُّ شَيْءٍ وَّ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (نمل: ۹۱) (من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را، که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آن اوست، پرستش کنم، و مأمورم که از مسلمانان باشم) در این امر ظهور دارد که گوینده آن شخص پیامبر است. همچنین در قرآن کریم، عباراتی را می‌توان یافت که سخنی به طور مستقیم به فرشتگان نسبت داده شده است، مانند: «وَمَا تَنْتَظِرُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» (مریم: ۶۴) (و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم. آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، [همه] به او اختصاص دارد، و پروردگارت هرگز فراموش کار نبوده است.) «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَعْلُومٌ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ» (صافات: ۱۶۴-۱۶۶) (و هیچ‌یک از ما [فرشتگان] نیست، مگر [اینکه] برای او [مقام و] مرتبه‌ای معین است، و در حقیقت، ما [برای انجام فرمان خدا] صف بسته‌ایم و ما [برای] خود تسبیح‌گویانیم).

همچنین آیاتی با ضمیر متکلم مع‌الغیر وجود دارد که صراحت در این ندارد که خداوند گوینده آنها باشد. از این رو، هم احتمال دارد که گوینده خداوند باشد و هم احتمال دارد که سخن پیامبر یا فرشتگان باشد. برای مثال: «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا» (نبا: ۴۰) (ما شما را از عذابی نزدیک هشدار دادیم). اگر به ظاهر آیاتی که صراحت در الهی بودن قرآن کریم دارند تمسک گردد، آیات دیگر باید به تأویل برده شود، به این صورت که باید - فی‌المثل - یک «قل» در تقدیر گرفته شود؛ به این معنا که «ای پیامبر، بگو...» و برعکس، اگر به ظاهر آیاتی که گوینده آنها پیامبر است تمسک شود، ناچار باید آیاتی که ظهور در این دارد که گوینده قرآن خداوند است، به تأویل برده شود. برای مثال، وقتی در آیاتی با عباراتی همچون «یا ایها النبی»، «یا ایها الرسول» و «قل» پیامبر مخاطب قرار گرفته است؛ چنانچه کسی پیامبر را گوینده حقیقی قرآن بداند، باید این آیات را به تأویل برد و بگوید: در این گونه آیات، پیامبر اکرم ﷺ خود را مخاطب قرار داده است؛ همان‌گونه که شاعری همچون سعدی با عبارت «سعدیا!» خود را مخاطب خویش قرار داده است.

کاربست این دو شیوه بیانی در قرآن و لزوم تأویل یکی از آنها، به مثالی شباهت دارد که شهید سید محمدباقر صدر آن را در کتاب *المعالم الجدیدة* ذکر کرده است. او با ذکر مثال «أذهب الی البحر فی کلِّ یومٍ و استمع الی حدیثه» (هر روز به سوی دریا برو و به سخنش گوش بده) توضیح می‌دهد که اگر در این جمله، منظور از واژه «البحر»، «دریای حقیقی» باشد، واژه «حدیث» در معنای مجازی‌اش به کاررفته است؛ چون دریا حقیقتاً سخن نمی‌گوید! و به‌عکس، چنانچه مراد از «حدیث»، معنای حقیقی‌اش باشد، یعنی سخن انسان؛ در این صورت، باید لفظ «دریا» را بر معنای مجازی‌اش حمل کنیم؛ یعنی در این جمله، مراد گوینده از «البحر» شخصی است که به خاطر وسعت و ژرفای دانشش، به عنوان «دریا=دریای علم» فرض شده است (ر.ک: صدر، ۱۳۷۹، ص ۱۷۶). بدین روی برای درک معنای چنین عباراتی نیاز به قرینه‌سومی است. به نظر می‌رسد با بررسی فرایند ارتباط و تغییر نقش فرستنده و گیرنده در آن، قرینه سوم را در خود متن بتوان یافت.

تبیین فرایند ارتباط

برای ارائه روش و راه کاری که اثر پیش فرض های پژوهشگران را بر نتیجه پژوهش کاهش بدهد، می توان از راه کارهای موجود در علوم ارتباط شناسی و زبان شناسی استفاده کرد. سعی بر آن است که روشی علمی برای مطالعه الهی یا بشری بودن متن قرآن کریم ارائه بدهیم. توضیح آنکه کلمه «ارتباط» یا معادل آن «Communication» در زبان انگلیسی، در اصطلاح علم «ارتباط شناسی»، عبارت است از: «سازمان دهی انتقال پیام از سوی فرستنده پیام به سوی گیرنده آن، به این شرط که گیرنده پیام، معنای مشابهی را با معنای مورد نظر فرستنده درک کند» (محسنیان راد، ۱۳۹۲، ص ۵۷). اندیشمندان، الگوهای متنوعی از ارتباط ارائه داده اند که بخش قابل توجهی از آن الگوها را دنیس مک کویل (Denis McQuail) و سون ویندال (Sven Windahl) نخست در کتابی مشترک (مک کویل و ویندال، ۱۹۸۷) و بعدها کویل به تنهایی، در کتابی مستقل (مک کویل، ۲۰۱۰) نشان داده است. اصلی ترین مسئله از میان مسائل ارتباط، عبارت است از اینکه معنای متجلی در گیرنده تا چه اندازه مشابه معنای مورد نظر فرستنده است.

توضیح آنکه انسان ها در زندگی روزمره و برای ایجاد ارتباط با یکدیگر، با دو واقعیت خارجی سروکار دارند: یکی نشانه ها، و دیگری مصادیق خارجی. ما هنگام ایجاد ارتباط، با چند بافت سروکار داریم: نخست. «بافت زبانی» که مجموعه ای از جملات است که فرستنده آنها را تولید می کند در نوشته حاضر، با عنوان «بافت A» از آنها یاد می شود.

دوم: «بافت محیطی و فیزیکی» اطراف ما که با اندکی تأمل، درمی یابیم که آن هم از مجموعه ای از جملات تشکیل شده است که اطراف ما را تعریف می کنند و ما براساس حواس خود، آنها را در موقعیت تولید بافت نخست، درک می کنیم که در نوشته حاضر، از آنها با عنوان «بافت B» یاد می شود.

برای مثال، تصور کنید که اگر ما در مدرسه و کلاس درس حضور داشته باشیم، آنگاه کلاس درس را به عنوان یک محیط در ذهن خودمان به صورت جملاتی تعریف می کنیم؛ مانند این جملات: «آنجا یک تخته سیاه است؛» «دانش آموزان در کلاس درس حاضر هستند؛» «همکلاسی هایمان روپوشی به همان رنگ روپوش ما به تن دارند؛» «معلم در کلاس درس و پشت میز نشسته است؛» «پنجره کلاس باز نیست» و هزاران جمله دیگر. ما این جملات را با توجه به آنچه در محیط می بینیم، می شنویم، و به طور کلی، درک می کنیم، در ذهنمان تشکیل می دهیم و هر بار که در محیط تازه ای قرار می گیریم، آن محیط را به شکل جملات تازه ای در ذهنمان تعریف می کنیم.

سوم: بافت هایی که ما از پیش آموخته ایم و به صورت جملاتی در ذهن و حافظه ما ثبت شده اند که این اطلاعات را یا از کسی شنیده ایم یا دیده ایم و پس از آن به حافظه سپرده ایم که در نوشته حاضر، از آنها با عنوان «بافت C» یاد می شود. فرستنده پیام تعدادی رمز و جمله را برای رسیدن به مقصودی خاص تولید می کند. آنچه او تولید کرده، «بافت A» است که بر جمله های «بافت B و C» بنا شده است. این «بافت A» به گیرنده پیام می رسد و او آن را بر پایه «بافت های B و C» تعبیر می کند (با اندکی تصرف، ر.ک: صفوی، ۱۳۹۶، ص ۴۹). با توجه به آنچه گذشت، یعنی

امکان متفاوت بودن «بافت‌های B و C» فرستنده و گیرنده، می‌توان نتیجه گرفت که معنی نه در رمزها، بلکه نزد

فرستنده و گیرنده است. سنایی و مولوی نیز در برخی از اشعار خود بدین نکته اشاره کرده‌اند:

معانی و سخن یک با دگر هرگز نیامیزد	چنان چون آب و چون روغن یک از دیگر گران دارد
معانی را اسامی نه، اسامی را معانی نه	وگر نه گفته گفته گفتی آنچه در پرده نهان دارد
همه دردم از آن آید که حالم گفت نتوانم	مرا تنگ سخن در گفت سست و ناتوان دارد
معانی‌های بسیار است اندر دل مرا، لیکن	نگنجد چون سخن در دل، زبان و ترجمان دارد.
(سنایی، ۱۳۹۳، ص ۵۱)	
معانی را زبان چون ناودان است	کجا دریا رود در ناودانی.
	(مولوی، ۱۳۶۳، ص ۱۰۱)
گرچه شد معنی درین صورت پدید	صورت از معنی قریب است و بعید.
	(مولوی، ۱۳۷۳، ص ۱۱۵)

مدتها بعد، برلو (David Berlo)، یکی از نظریه‌پردازان دانش ارتباطات، نیز چنین نوشت: «معنا در پیام نیست، بلکه در ماست». از منظر برلو، پیام دارای سه رکن اصلی است؛ چنانچه می‌نویسد: «پیام دارای سه رکن رمز، محتوای پیام و نحوه ارائه آن است. نوشته‌ها، نقاشی‌ها، اشاره‌ها، حرکت‌های دست و صورت، همه و همه پیام‌هایی هستند که از عناصری تشکیل شده‌اند. ترکیب خاصی از این عناصر است که ساخت آنها را شکل می‌دهد و آنها را برای ما معنی‌بخش می‌کند. نه ساخت بدون این عناصر قابل‌تصور است و نه بدون ساخت می‌توان به عناصر فکر کرد.» (برلو، ۱۹۶۰، ص ۵۴-۵۹؛ همچنین برای مطالعه بیشتر، ر.ک: محسنیان راد، ۱۳۹۴، ص ۱-۴۷). چنان که برخی اشاره کرده‌اند، مشکل ارتباط از جایی آغاز می‌شود که دو سوی آن از فرهنگ‌های گوناگون باشند (آدلر و رودمان، ۲۰۰۶، ص ۴۳) که این نشان‌دهنده جدایی معنا از پیام است.

برای مثال، می‌توان به جست‌وجوی حضرت موسی علیه السلام برای مکان ملاقات با حضرت خضر علیه السلام اشاره کرد. در این حکایت قرآنی، اثر تفاوت «بافت C» بر تعبیر و در نتیجه، جدایی معنا از پیام به خوبی مشاهده می‌شود. توضیح آنکه در برخی از اخبار چنین آمده است که حضرت موسی علیه السلام از خداوند تقاضا کرد تا با یکی از بندگان دانشمند خداوند (= حضرت خضر علیه السلام) ملاقات کند و خداوند این درخواست حضرت موسی علیه السلام را پذیرفت و برای اینکه حضرت موسی علیه السلام محل ملاقات با آن شخص را بداند، نشانه‌ای تعیین کرد و آن گم‌شدن ماهی بود که حضرت موسی علیه السلام آن را به عنوان توشه سفرش به همراه داشت (برای مثال، ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۲۸۲). بخشی از داستان در قرآن کریم نیز ذکر شده است. این داستان چنین نقل شده است که حضرت موسی علیه السلام به جوانی که همراهش بود گفت: «غذایمان را بیاور، که از این سفر رنج بسیار دیدیم». جوان پاسخ داد: «دیدیدی؟ وقتی به سوی آن صخره پناه جستیم، من ماهی را فراموش کردم؛ و جز شیطان [کسی] آن را از یاد من نبرد، تا به یادش باشم؛ و به‌طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت». حضرت موسی علیه السلام گفت: «این همان بود که ما می‌جستیم». پس جست‌وجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند (ر.ک: الکهف: ۶۲-۶۲). باید توجه داشت که گم‌شدن ماهی نشانه محل ملاقات بود، ولی تنها حضرت موسی علیه السلام از آن آگاه بود؛ زیرا قبل از آغاز سفر و پیش از گم‌شدن ماهی، خداوند این نشانه را به حضرت موسی علیه السلام

آموخته بود، و در بافت C حضرت موسی علیه السلام، این ارتباط میان گم‌شدن و محل ملاقات تعریف شده بود. ولی برای آن جوان، که همراه حضرت موسی علیه السلام بود، چنین ارتباطی میان گم‌شدن ماهی و محل ملاقات با آن عالم تعریف نشده بود. از همین رو، در این گفت‌وگو، نشانه زنده شدن ماهی (= بافت A)، در «بافت C» حضرت موسی علیه السلام مفهومی را دربر دارد که با «بافت C» جوان متفاوت است؛ یعنی درحالی که حضرت موسی علیه السلام به محض اطلاع از «گم‌شدن ماهی» متوجه نشانه مکان ملاقات با حضرت خضر علیه السلام شد، جوان فقط تعجب کرد و پس از اندکی، آن نشانه را بکلی فراموش نمود! همچنین باید توجه داشت که در بیشتر نمونه‌ها، «پیام» شامل تمام اتفاقات و وقایعی است که در مسیر سفر رخ می‌دهد؛ یعنی برای مثال، در این نمونه، پیام آن چیزی است که حضرت موسی علیه السلام و جوان همراه ایشان گاه آن را می‌بینند، گاه می‌شنوند یا با سایر حواس گوناگون خویش درک می‌کنند، و به بیان دیگر، پیام محدود و منحصر به واژگان و الفاظی نیست که میان حضرت موسی علیه السلام و آن جوان رد و بدل می‌شود.

در قرآن کریم، حقایقی وجود دارد که برای انسان مکشوف نیست و «بافت‌های B و C» در رابطه میان خداوند و انسان یکسان نیست، اما این به معنای نبود امکان برقراری ارتباط نیست، بلکه ضرورت شناخت این بافت‌ها برای تضمین موفقیت در ارتباط را نشان می‌دهد.

از دیرباز، با تأکید بر ضرورت شناخت موضوعاتی همچون اسباب نزول، مکی و مدنی، حضری و سفری، صیفی و شتایی آیات قرآن کریم، اهمیت درک «بافت‌های B و C» برای رسیدن به تعبیر و درک صحیح از متن قرآن کریم مطرح نظر مسلمانان قرار گرفته است. این مهم گاه در احادیث جلوه کرده است (ر.ک: ابن بابویه، ۱۳۷۶، ص ۳۴۲؛ ۱۳۹۸ق، ص ۳۰۵؛ مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۶؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ق، ج ۲، ص ۳۸). در کتب علوم قرآنی نیز ابوابی تحت عنوان «مکی و مدنی»، «صیفی و شتایی»، «اسباب نزول» و مانند آن (برای مثال، ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۲۸؛ سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱-۱۴۵؛ معرفت، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۶۹). اهتمام مسلمانان را در فراگیری این بافت‌ها نشان می‌دهد. همچنین در مقدمه برخی تفاسیر نیز بر این ضرورت تأکید شده است (برای مثال، ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۲۳۵-۲۳۸) و مفسران عملاً از این نکات استفاده کرده‌اند (برای شناخت مکی و مدنی، ر.ک: طوسی، بی‌تا؛ زمخشری، ۱۴۰۷ق و طبرسی، ۱۳۷۲، در آغاز هر سوره). اما نکته دیگری نیز در اینجا وجود دارد و آن اینکه ارتباط یک فرایند دوسویه و دوطرفه است؛ یعنی همان‌گونه که فرستنده پیام‌هایی را در قالب «بافت A» در اختیار مخاطب قرار می‌دهد، همزمان خود نیز در حال دریافت واکنش‌های مخاطب است. این واکنش‌ها خود نوعی از «بافت A» است که این بار مخاطب به سوی فرستنده ارسال می‌کند.

برای مثال، زمانی که عبارت «پنجره، لطفاً!» به عنوان «بافت A» تولید شود و مخاطب اصلاً از جای خود تکان نخورد، فرستنده، متوجه می‌شود که گیرنده به تعبیر پیام او نرسیده است. اما اگر مخاطب از جای خود بلند شود و به طرف پنجره حرکت کند و آن را باز کند، آنگاه فرستنده به هدف خود از ارسال پیام دست می‌یابد و از تعبیر شدن پیام خود از سوی گیرنده - منطبق بر مقصود خود - اطمینان حاصل می‌کند. البته این امکان وجود دارد که با وجود تعبیر جمله از سوی گیرنده، همچنان فرستنده به هدف خود دست نیابد. برای مثال، ممکن است گیرنده با فرستنده قهر

باشد، یا اصلاً تمایلی برای برآورده کردن خواسته‌ او نداشته باشد یا در موقعیتی نباشد که بتواند خواسته‌ او را برآورده کند یا صدها احتمال دیگر. اما نکته در این است که هر واکنشی از سوی گیرنده، نوعی «بافت» خواهد بود که آن نیز در اختیار فرستنده قرار می‌گیرد و در این لحظه، گیرنده جایگزین فرستنده می‌شود و برعکس، تا با تعبیر آن، فرستنده نخستین دریابد که مخاطب، پیام را تعبیر کرده است یا نه؟ با توجه به تعبیر «بافت» فرستنده، به کمک «بافت‌های B و C» مخاطب، در صورتی که «بافت‌های B و C» فرستنده با «بافت‌های B و C» گیرنده پیام متفاوت باشد، در بسیاری از حالات، هسته تعبیر یا همان هدف فرستنده پیام، مشخص نمی‌شود؛ اما استمرار ارتباط سبب می‌شود دو طرف آن (= فرستنده و گیرنده) به تفاهم مقصود نزدیک و نزدیک‌تر شوند، تا جایی که هدف محقق شود یا علت عدم تحقق آن برای فرستنده آشکار گردد و در نهایت «بافت» برای هر دوی آنها معنادار باشد یا بشود.

همان‌گونه که ملاحظه شد، ارتباط فرایندی دوسویه است. اگر فرستنده از واکنش گیرنده به تعبیر شدن یا نشدن پیام خود از سوی گیرنده پی می‌برد، با ادامه ارتباط، به طور متقابل، گیرنده نیز پس از واکنش، از صحت تعبیر خود نسبت به پیام فرستنده، می‌تواند اطمینان حاصل کند. در این زمینه، می‌توان مثال ذیل را ارائه کرد:

درحالی که پنجره نیمه‌باز است (= بافت B)، کسی می‌گوید «پنجره، لطفاً!» (= بافت A). مخاطب (گیرنده پیام) می‌رود و پنجره را کاملاً بازمی‌کند. در این لحظه، فرستنده پیام می‌گوید: «ببندش، لطفاً!» در این حالت، مخاطب متوجه اشتباه تعبیر خود از پیام فرستنده می‌شود و آن را با بستن پنجره تصحیح می‌کند.

استفاده از راه‌کار مذکور، برای به دست آوردن دیدگاه قرآن کریم درباره مسئله مهمی همچون «الهی یا بشری بودن متن قرآن»، دو پیش‌نیاز دارد: نخست، اثبات استمرار ارتباط میان فرستنده متن و گیرنده آن؛ دوم، کشف دیدگاه گیرندگان متن نسبت به الهی یا بشری بودن؛ زیرا اگر اثبات شود که قرآن کریم به صورت تدریجی نازل شده و به شکل مستمر در اختیار مخاطبان قرار گرفته است و با در نظر گرفتن اصل «حکیم» بودن فرستنده و ضرورت هدایت‌بخشی قرآن کریم، فرستنده متن قرآن کریم برداشت مخاطبان را از مقصود خویش، تصحیح کرده است و این شامل سوء تعبیر نسبت به صاحب متن هم می‌شود، بدین روی می‌توان از این طریق، دیدگاه قرآن کریم و فرستنده آن را نسبت به الهی یا بشری بودن به دست آورد.

قرآن کریم و استمرار در ارتباط

دانشمندان مسلمان در باره تدریجی بودن نزول قرآن کریم، اتفاق نظر دارند؛ زیرا در آیه «وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» (فرقان: ۳۲) (و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است؟ این‌گونه [ما آن را به تدریج نازل کردیم] تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم، و آن را به آرامی [بر تو] خواندیم.) و آیه «وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلاً» (اسراء: ۱۰۶) (و قرآنی [با عظمت را] بخش بخش [بر تو] نازل کردیم تا آن را به آرامی بر مردم بخوانی، و آن را به تدریج نازل کردیم) به آن تصریح شده است.

آنچه در پژوهش حاضر بیش از هر چیز اهمیت دارد، یکی «نزول تدریجی قرآن» و دیگری «تعامل آیات قرآن کریم با واقعیت‌های خارجی» است. بررسی صورت‌تعبیر به‌کاررفته در قرآن کریم نیز نشان‌دهنده این نکته است که قرآن کریم ناظر به حوادث تاریخی است که برای مسلمانان اتفاق می‌افتاد. در برخی از آیات به‌صراحت به اتفاقات روزمره اشاره شده است. توجه به آیاتی نظیر آیه «فَدَّ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (مجادله: ۱) (خدا گفتار [زنی] را که درباره شوهرش با تو گفت‌وگو و به خدا شکایت می‌کرد، شنید؛ و خدا گفت‌وگوی شما را می‌شنود، زیرا خدا شنوای بیناست). یا آیه «فَدَّ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...» (بقره: ۱۴۴) (ما [به هر سو] گردانیدن رویت در آسمان را نیک می‌بینیم. پس [باش تا] تو را به قبله‌ای که بدان خشنود شوی برگردانیم؛ پس روی خود را به سوی مسجدالحرام کن) یا آیه «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا» (طه: ۱۰۵) (و از تو درباره کوه‌ها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آنها را [در قیامت] ریزیز خواهد ساخت) و آیات دیگر (نظیر: البقره: ۱۸۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۲؛ المائده: ۴؛ الاعراف: ۱۸۷؛ النساء: ۱۵۵؛ الانفال: ۱؛ الاسراء: ۸۵؛ الکهف: ۸۳؛ الزخرف: ۴۰؛ النازعات: ۴۲)، به‌وضوح نشان می‌دهد که قرآن کریم به‌صورت «دیالوگ» با جامعه و مسلمانان نازل می‌شد و نه به‌صورت «منولوگ» (= تک‌گویی). همین نوع ارتباط در کنار تدریج نزول قرآن کریم، این واقعیت را نشان می‌دهد که فرستنده در تمام مدت، فرستنده باقی نمی‌ماند و بلکه گاه همو گیرنده بازخورد پیامی است که در آغاز ارسال شده است.

گزارش و تصحیح باور مخاطبان در قرآن کریم

واکنش مخاطبان به پیام، در یک گفت‌وگو، خود آنها را نیز در موقعیت ارسال‌کننده پیام قرار می‌دهد و با در نظر گرفتن اصل حکمت و هدایت (برای اطلاع از اصول مذکور، رک: طوسی، ۱۴۰۷ق؛ حلی، ۱۴۱۳ق)، عدم تصحیح برداشت مخاطبان سبب گمراهی آنان و عدم تحقق هدف ارسال پیامبران علیهم‌السلام می‌شود. بدین‌روی، یا اشتباهی به وجود نیامده، یا با ادامه ارتباط از طریق خود متن، از میان رفته است، یا شخص پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را تصحیح کرده‌اند، و به‌رروی، تعبیرات غیر منطبق با مقصود فرستنده باید به‌نوعی تصحیح شود.

شواهدی را می‌توان از متن قرآن کریم ارائه داد که اگر مخاطبان از پیام برداشت ناهمگون با مقصود فرستنده داشتند، آن تعبیر با استمرار ارتباط، تغییر کرده و با مقصود فرستنده منطبق شده است. برای مثال، در جریان جنگ احد، زمانی که مسلمانان شکست خوردند، براساس اخبار اسباب نزول، آیاتی از سوره آل عمران نازل شد. این آیات به‌وضوح حالت گفت‌وگو میان خداوند و مخاطبان را نشان می‌دهد. توضیح آنکه در آیه «بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَ يَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آل عمران: ۱۲۵) (آری، اگر صبر کنید و پرهیزگاری نمایید و با همین جوش [و خروش] بر شما بتازند، [همان‌گاه] پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشان‌دار یاری خواهد کرد). پس از شکست در این جنگ، برای مسلمانان سؤال به وجود آمده بود که چرا خداوند به وعده خود عمل نکرد و آنان را یاری ننمود؟ این یک پیام است که مخاطبان ارسال کرده‌اند و خداوند در پاسخ می‌فرماید: «وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحْسُونَهُمْ بِإِيْدِنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَسِلْتُمْ وَ تَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا أَرَاكُمْ

مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يَرِيْدُ الدُّنْيَا وَ مَنْكُمْ مَنْ يَرِيْدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ عَنْهُمْ لِتُبَيِّنَ لَهُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَي الْمُؤْمِنِيْنَ» (آل عمران: ۱۵۲) (و [در نبرد احد] قطعاً خدا وعده خود را با شما راست گردانيد: آنگاه که به فرمان او، آنان را می کشتيد، تا آنکه سست شديد و در کار [جنگ و بر سر تقسيم غنايم] با يکديگر به نزاع پرداختيد؛ و پس از آنکه آنچه را دوست داشتيد [يعنی غنايم را] به شما نشان داد، نافرمانی کرديد. برخی از شما دنيا را و برخی از شما آخرت را می خواهيد. سپس برای آنکه شما را بيازمايد، از [تعقيب] آنان منصرفتان کرد و از شما درگذشت، و خدا نسبت به مؤمنان، بافضل است). اين گفت و شنود نشان می دهد که مخاطبان از پيام رسالی برداشتی نامنطبق با مقصود فرستنده داشتند و اين برداشت سبب نزول آيه دوم شده است.

مسلمانان از آيه نخست (آل عمران: ۱۲۵) چنين تصور کرده بودند که کمک الهی در هر صورت، سبب پيروزی آنان خواهد شد و نيازی به فعاليت آنان و فرمان بری شان نيست، و حال که شکست خورده اند، لابد کمکی در کار نبوده است! اما در آيات بعدی (آل عمران: ۱۵۲) اين برداشت رد شده، به آنان گوش زد می شود که کمک انجام شده است، ولی اين خود مسلمانان بودند که نافرمانی کردند و دستورات پيامبر اکرم ﷺ را انجام ندادند.

همچنين در آيه «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ إِن تَطْبَعُوا اللَّهُ وَ رَسُولَهُ لَا يَلْتَكُمُ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (حجرات: ۱۴). اعراب چنين تصور کرده بودند که با پذيرش ابتدای اسلام، در شمار اهل «ايمان» قرار گرفته اند؛ اما خداوند اين برداشت آنان را تصحيح می کند و دستور می دهد که بگويند: «اسلام» آورده اند و هنوز «ايمان» وارد دل های آنها نشده است.

در قرآن، مثال های فراوانی از اين دست می توان يافت. مثال های ديگر: «لَم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (عنکبوت: ۲-۱) (الف، لام، میم آیا مردم پنداشتند که وقتی گفتند: ايمان آورديم، رها می شوند و آزمايش نمی گردند؟)؛ «أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَيْنِ نَسْرَعِ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (مؤمنون: ۵۵-۵۶) (آيا می پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهيم، [از آن روست که] می خواهيم به سودشان در خيرات شتاب ورزيم؟ [نه] بلکه نمی فهمند). در اين آيات، با عبارت «أَحْسِبَ النَّاسُ» و «أَيَحْسَبُونَ» به تصور ناصحيح مخاطبان اشاره و سپس تصور آنان تصحيح شده است (برای مطالعه بيشتر، ر.ک: طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۱۸۶ و ج ۷، ص ۳۷۶؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰ق، ج ۱۸، ص ۶۱؛ قطب، ۱۴۲۵ق، ج ۵، ص ۲۷۱۹؛ طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۵، ص ۳۹؛ مراغی، بی تا، ج ۲، ص ۱۱۲؛ زحیلی، ۱۴۱۱ق، ج ۲۰، ص ۱۸۹). ابن ابی حاتم از شعبی نقل می کند که آيات آغازين سوره عنکبوت درباره جمعی از مسلمانان مکه بود که هنگام مهاجرت با مشرکان مواجه شدند و به همين سبب، به مکه بازگشتند. اما اين آيات نازل شد و مسلمانان مدينه در نامه ای اين آيات را برای مسلمانان مکه ارسال کردند و آنان با ديدن اين آيات، متوجه اشتباه خود شدند و تصميم گرفتند دوباره اقدام به مهاجرت کنند، با اين تفاوت که اين بار، هرگز به مکه بازنگردند، حتی اگر به قيمت از دست دادن جان شان تمام شود (ر.ک: ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹ق، ج ۹، ص ۳۰۳۱).

يا چنان که درباره آيه «كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» (بقره: ۱۷۸) نقل شده است که شخصی (= عدی بن حاتم) چنين تصور کرده بود که مقصود از اين عبارت آن است که هرگاه روشنايی روز به حدی رسيد که بتواند نخ سفيد را از نخ سياه تشخيص دهد بايد شروع به روزه گرفتن بکند که زمانی که اين

برداشت او را به پیامبر اکرم ﷺ گزارش دادند، آن حضرت برداشت اشتباه او از این آیه را تصحیح کردند (ر.ک: بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۵، ص ۱۵۶). این نشان می‌دهد که ساده‌اندیشی برخی مخاطبان موجب برداشت دیگری می‌شود که با مقصود گوینده منطبق نیست. چنین افرادی از «بافت‌های B و C» آگاهی درستی ندارند. از/این‌عباس نیز نقل شده است که درباره فهم معنای «فاطر» به اعراب مراجعه کرد (ر.ک: زمخشری، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۴۵۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۶) که نشان از آگاهی صحابه از ارتباط آیات قرآن کریم با «بافت‌های B و C» دارد. این ارتباط ضروری است؛ زیرا در غیر این صورت، هدف از رسالت محقق نمی‌شود.

بر این اساس، می‌توان چنین نتیجه گرفت که در قرآن کریم آنچه بیان شده، ناظر بر «بافت‌های B و C» مخاطبان است، و اگر مطلبی با آنها منطبق نبوده، با تداوم ارتباط از طریق تدریجی بودن نزول، آن بافت‌ها تصحیح شده است. بر این اساس، آنچه در قرآن کریم از اوصاف خداوند و اخبار بهشت و جهنم و غیر آن موجود است، یا ناظر بر همان تصورات مخاطبان قرآن کریم بوده، یا آنکه با توضیحاتی از طریق سایر آیات قرآن کریم یا احادیث نبوی در اختیار مخاطبان قرار گرفته است، بافت‌ها تکمیل شده یا تغییر کرده است.

تصور مخاطبان از الهی یا بشری بودن متن قرآن

ویلیام مونت گمری وات، که به قول خودش، شصت سال در باره سیره پیامبر اکرم ﷺ پژوهش کرده، در خصوص صحت تاریخی مطالب قرآن، که مربوط به حوادث عصر نزول است، مطلب مهمی دارد. وی در این باره می‌نویسد: آنچه در قرآن در مورد پیامبر اسلام و موافقان و مخالفان ایشان و به‌طور کلی، در مورد وضعیت عصر ایشان آمده است، باید به‌مثابه تاریخ مسلم تلقی شود؛ زیرا نمی‌توان تصور کرد کسی مانند پیامبر اسلام، که در آن زمان مورد توجه خاص و عام و مخالف و موافق است، در مورد واقعیات زمان خودش، که قاعدتاً پیش روی همه مردم بوده، مطلب خلاف و غیرواقعی بگوید (وات، ۱۳۷۳، ص ۴۳).

از همین رو، می‌توان سخنانی را که به نقل از مخالفان در قرآن کریم بازتاب یافته است حقایق تاریخی دانست؛ زیرا در غیر این صورت، آنان این گزارش‌ها را دروغ و تهمت تلقی می‌کردند. بر این اساس، آیات قرآن کریم گزارشگر وقایع و باورهای مخاطبان است. یکی از این نمونه‌ها کلام بشری دانستن قرآن کریم از سوی برخی مخاطبان است. برای مثال، قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ» (انعام: ۹۱). در این آیه، گزارش شده است که مخالفان می‌گفتند: خداوند چیزی بر بشری نازل نکرده است! این نوعی تعبیر ناهمگون با مقصود فرستنده است؛ زیرا ابتدا بیان می‌کند که آنان به عظمت خداوند پی نبرده‌اند، و در ادامه همین آیه از پیامبر اکرم ﷺ می‌خواهد که از آنان سؤال کند: «چه کسی آن کتابی را که موسی آورده، نازل کرده است؟ [همان کتابی که] برای مردم روشنایی و رهنمود است؟!». بنابراین، براساس این گفت‌وگو بشری بودن متن قرآن کریم از نگاه خود قرآن کریم، ناصحیح است.

در آیه دیگری شبهه مشرکان یعنی تَعْلَمُ پیامبر اکرم ﷺ از فرد دیگری گزارش شده است: «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (نحل: ۱۰۳) (و نیک می‌دانیم که آنان

می‌گویند: جز این نیست که بشری به او می‌آموزد. [نه چنین نیست؛ زیرا] زبان کسی که [این] نسبت را به او می‌دهند غیر عربی است و این [قرآن] به زبان عربی روشن است). پاسخ قرآن کریم چنین است: «لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ». این پاسخ، بشری بودن الفاظ قرآن کریم را رد می‌کند؛ زیرا مخاطبان می‌توانستند در پاسخ قرآن بگویند که معلمان غیر عرب‌زبان محتوا را به پیامبر تعلیم داده‌اند و پیامبر اکرم ﷺ خود، آن تعالیم را به صورت عربی درآورده است - این درست همان ادعایی است که دربارهٔ بشری بودن الفاظ و الهی بودن معانی مطرح است - اما قرآن کریم بر این نکته، که معلمان ادعایی، عرب‌زبان نبوده‌اند، تأکید دارد و این تأکید بر این امر دلالت می‌کند که تنها محتوا بر پیامبر نازل نشده است. توضیح آنکه براساس این گزارش، معلمان ادعایی، عرب‌زبان نبودند. در نتیجه، حداقل فرض پیامبر اکرم ﷺ این نبوده که تنها محتوا بر او نازل می‌شود و الفاظ از ناحیهٔ خود اوست؛ زیرا با این فرض، ایشان نمی‌توانست به این صورت به مخالفانش پاسخ دهد؛ زیرا آنها هم می‌گفتند: آن معلمان ادعایی محتوا را به تو تعلیم داده‌اند و تو آنها را با زبان فصیح عربی بیان کرده‌ای یا اساساً می‌گفتند: آن معلمان عرب‌زبان بوده‌اند. پس این گفت‌وگوی صورت گرفته بین قرآن و مخاطبانش به روشنی بر این امر دلالت دارد که قرآن کریم به شکل عربی بر پیامبر اکرم ﷺ نازل می‌شده است.

در آیهٔ دیگر، تصور امکان تغییر و تعیین کلمات و عبارات از سوی پیامبر اکرم ﷺ گزارش شده است: «وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا انْتِ بَقْرَانِ غَيْرِ هَذَا اَوْ بَدَلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِيْ اَنْ اُبَدَلَهُ مِنْ تَلٰٓفَاةٍ نَفْسِيْ اِنْ اَتَّبِعُ اِلَّا مَا يُوْحٰى اِلَيَّ اِنِّيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّيْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيْمٍ قُلْ لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ و لَا اَدْرَاكُمْ بِهٖ فَقَدْ لَبِثْتُ فَيْكُمْ عَمْرًا مِّنْ قَبْلِهٖ اَفَلَاتَعْقِلُوْنَ» (یونس: ۱۵-۱۶) (و چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان که به دیدار ما امید ندارند، می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور، یا آن را عوض کن. بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود عوض کنم. جز آنچه را که به من وحی می‌شود پی‌روی نمی‌کنم. اگر پروردگارم را نافرمانی کنم، از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم. بگو: اگر خدا می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم، و [خدا] شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر بردهام. آیا فکر نمی‌کنید؟) گفت‌وگوی شکل گرفته در این بخش از آیات، نشان از الهی بودن متن قرآن کریم از منظر خود قرآن کریم دارد.

در جای دیگر، پس از معرفی یکی از مخالفان، در نهایت، دیدگاه او دربارهٔ قرآن کریم چنین گزارش شده است: «كَلَّا اِنَّهٗ كَانَ لَآيَاتِنَا عَنِيْدًا سَاهِقُهٗ صَوْدًا اِنَّهٗ فَكَرَ وَ قَدَّرَ فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ قَتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ ثُمَّ نَظَرَ ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ ثُمَّ اَدْبَرَ وَ اسْتَكْبَرَ فَقَالَ اِنْ هٰذَا اِلَّا سِحْرٌ يُؤْتٰرُ اِنْ هٰذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ» (مذثر: ۱۶-۲۵) (ولی نه؛ زیرا او دشمن آیات ما بود. به زودی او را به بالا رفتن از گردنه [عذاب] وادار می‌کنم. آری، [آن دشمن حق] اندیشید و سنجید. کشته باد، چگونه [او] سنجید؟ [آری،] کشته باد! چگونه [او] سنجید؛ آن گاه نظر انداخت. سپس رو ترش نمود و چهره در هم کشید. آن گاه پشت گردانید و تکبر ورزید، و گفت: این [قرآن] جز سحری که [به برخی] آموخته‌اند نیست. این غیر از سخن بشر نیست). نخست آنکه براساس این گزارش، دیدگاه این فرد، قول بشر بودن قرآن کریم است. دوم آنکه با وصفی که از او شده است، رد دیدگاه او، یعنی بشری بودن قرآن کریم، را می‌توان نتیجه گرفت.

اما در مقابل، دیدگاه الهی بودن الفاظ قرآن در میان صحابه وجود داشته است؛ چنان که برای مثال، اگر سخنان امام علی علیه السلام - به عنوان یکی از اولین مخاطبان متن- که آنچه را در قرآن کریم آمده است، سخن خداوند می‌داند (شریف رضی، ۱۴۱۴ق، ص ۴۶، ۱۸۷، ۲۵۵، ۲۶۷) در نظر بگیریم، می‌توانیم چنین نتیجه بگیریم که اگر در مقام ثبوت این تصور ناصحیح بود و قرآن کریم سخن خداوند نبود، بلکه سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، باید این برداشت تصحیح می‌شد. بدین‌روی، عدم تبیین این اشکال در متن، مَهر تأییدی بر الهی بودن متن قرآن کریم است.

همچنین در بخش‌های متقدم قرآن کریم، بیشتر آیات به صورت خطاب مستقیم به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است (ر.ک: العلق، المدثر، المزمّل)؛ همان‌گونه که قریب هفتاد درصد از افعال امر «قل» در سور مکی به کار رفته و این نشان‌دهنده آن است که به مرور زمان و با ترویج اسلام، رفته‌رفته تصور بشری بودن الفاظ قرآن کریم از میان رفته و نیازی به تذکر مجدد مقول قول بودن آیات، نبوده است. *ریچارد بل* در این باره می‌نویسد:

اگر عباراتی که در آنها ذکر از آفرینش نیست، ولی در همان هیأت هستند، ملاحظه شود، معلوم خواهد شد که اغلب آیات و عبارات قرآن قول خداوند است که به رعایت جلال و عظمتش، با ضمیر و صیغه جمع سخن می‌گوید. همچنین آشکار است که در بسیاری عبارات، پیامبر مورد خطاب است. آیات مشهوری که معمولاً جزو اولین پیام‌های وحیانی به شمار می‌آیند [...] در بخش‌های متأخر قرآن، این امر قاعده‌ای تقریباً لایتغیر می‌نماید که کلمات از زبان فرشتگان یا از زبان جبرئیل، که در مورد خود، ضمیر جمع «ما» به کار می‌برد، به پیامبر [ص] خطاب می‌شود. از خداوند در هیأت سوم شخص سخن گفته می‌شود، ولی همواره اراده و دستورات اوست که بدین ترتیب به انسان‌ها ابلاغ می‌گردد... (بل، ۱۳۸۲، ص ۱۰۸).

بر این اساس، چنانچه در جاهایی نظیر آیه نود و یکم سوره نمل به ظاهر از قول خود پیامبر سخنی گفته شده است، باید فعل امر «قل» را در تقدیر بگیریم؛ چنان که در موارد مشابه این آیه (برای مثال، ر.ک: الانعام: ۱۶۲-۱۶۳؛ یونس: ۱۰۴؛ الرعد: ۳۶؛ الزمر: ۱۱-۱۲)، فعل امر «قل» در متن قرآن ذکر شده است.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه آمد، بر نکات ذیل به عنوان نتیجه بحث تأکید می‌شود:

۱. در یک ارتباط، نشانه‌ها (= بافت A)، بر اساس «بافت‌های B و C» فرستنده تولید می‌شود و درک آن از سوی گیرنده و بر پایه «بافت‌های B و C» گیرنده استوار است. این بافت‌ها لزوماً میان فرستنده و گیرنده یکسان و هم‌شکل نیست و ناهمگونی در بافت‌ها سبب تعبیرهای ناهمگون می‌شود. اما این به معنای نبود امکان فهم مقصود فرستنده نیست، بلکه تنها نشان‌دهنده اهمیت شناخت بافت‌های فرستنده است؛ زیرا بر اثر تغییر نقش فرستنده و گیرنده در یک ارتباط مستمر و دوجانبه، فرستنده در عین تولید پیام، واکنش گیرنده را به عنوان یک پیام دریافت می‌کند که این تغییر و جابه‌جایی میان فرستنده و گیرنده به تدریج، فهم‌ها را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

۲. متونی همچون قرآن کریم، که در طول زمان و ناظر بر احوال مخاطبان تولید شده و به‌مرور زمان در اختیار گیرنده قرار گرفته، ارتباطی دوسویه را شکل داده است؛ یعنی در آنها دیدگاه و باورها و تعبیر گیرندگان در مواجهه با متن، نقد، تأیید یا رد شده است. از این‌رو، نزول تدریجی قرآن و تعامل قرآن با واقعیات و حوادث زمینه‌ساز دریافت واکنش گیرنده از سوی فرستنده و تصحیح آن شده است، و در نهایت، به‌مرور زمان، درک گیرنده و مقصود فرستنده به یکدیگر نزدیک و بلکه کاملاً منطبق می‌شود.

۳. با توجه به گفت‌وگویی که در آیات قرآن کریم میان فرستنده و گیرندگان شکل گرفته است، دربارهٔ موضوع پژوهش، می‌توان گیرندگان را به دو گروه «قایلان به الهی بودن» و «قایلان به بشری بودن» متن قرآن تقسیم کرد. قرآن کریم پس از گزارش سخن قایلان به بشری بودن، آن را رد و نقد کرده است. اما دیدگاه الهی بودن را رد نموده است. بدین روی می‌توان با روش ارتباط‌شناسی، اطمینان حاصل کرد که متن قرآن کریم از نگاه خود تولیدکنندهٔ متن قرآن کریم، کاملاً الهی است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تصحیح صبحی صالح، قم، هجرت.

ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، ۱۴۱۹ق، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق اسعد محمد الطیب، چ سوم، عربستان، مکتبه نزار مصطفی الباز.

ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، ۱۳۶۷، *النهاية فی غریب الحدیث والأثر*، تحقیق محمود محمد طناحی، چ چهارم، قم، اسماعیلیان.

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، ۳۷۹ق، *مناقب آل ابی طالب*، قم، علامه.

ابن عاشور، محمد بن طاهر، ۴۲۰ق، *تفسیر التحریر و التنویر المعروف بتفسیر ابن عاشور*، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.

بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۴۰۱ق، *الصحيح*، بیروت، دارالفکر.

بل، ریچارد، ۱۳۸۲، *درآمدی بر تاریخ قرآن*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، قم، مرکز ترجمه قرآن.

جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۹، *تفسیر تسنیم*، قم، اسراء.

حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تعلیقات حسن حسن زاده آملی، چ چهارم، قم، جامعه مدرسین.

ربانی گلپایگانی، علی، ۱۳۹۲، «فاعلیت خداوند در معجزات»، *کلام اسلامی*، ش ۲۲، ص ۱۹-۴۲.

زحیلی، وهبه، ۱۴۱۱ق، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعة و المنهج*، چ دوم، بیروت، دار الفکر.

زرکشی، محمد بن عبدالله، ۱۴۱۰ق، *البرهان فی علوم القرآن*، بیروت، دارالمعرفة.

زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۱۷ق، *الکافی فی غریب الحدیث*، تحقیق ابراهیم شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه.

—، ۱۴۰۷ق، *الکشف عن حقائق غوامض التنزیل و عین الاقوال فی وجه التأویل*، تصحیح مصطفی حسین احمد، چ سوم، بیروت، دارالکتاب العربی.

سنایی، ابوالمجدین آدم، ۱۳۹۳، *دیوان حکیم سنایی*، تصحیح محمدرضا برزگر خالقی، تهران، زوار.

سیدقطب، ۱۴۲۵ق، *فی ظلال القرآن*، چ سی و پنجم، بیروت، دار الشروق.

سیوطی، عبدالرحمن، ۱۴۲۱ق، *الاتقان فی علوم القرآن*، چ دوم، بیروت، دارالکتاب العربی.

—، ۱۴۰۴ق، *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

شاکر، محمد کاظم و حسام امامی دانالو، ۱۳۹۷، «وحي قرآنی: زبانی یا غیر زبانی؟»، *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، دوره ششم، ش ۲، پیاپی

۱۲، ص ۱۸۷-۲۰۴.

شاکر، محمد کاظم و سیدروح الله شفیعی، ۱۳۹۵، «تأملی بر استدلال زبان شناختی مدعای انگاره «قرائت نبوی از جهان» درباره گوینده

قرآن»، *پژوهش های فلسفی کلامی*، ش ۷۰، ص ۳۲-۵۵.

شیبانی، محمد، ۱۳۹۵، «نقد و بررسی دیدگاه های مختلف در رابطه با وحیانی بودن الفاظ قرآن کریم»، *پژوهشنامه کلام*، ش ۴، ص ۲۵-۴۵.

صدوق، محمد بن علی، ۱۳۷۶، *الامالی*، تهران، کتابچی.

—، ۱۳۹۸ق، *التوحید*، تحقیق هاشم حسینی، قم، جامعه مدرسین.

صدر، سیدمحمدباقر، ۱۳۷۹، *المعالم الجدیدة للأصول؛ غایة الفکر (طبع جدید)*، قم، کنگره شهید صدر.

صفوی، کورش، ۱۳۹۶، *تعبیر متن*، تهران، علمی و فرهنگی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح فضل الله یزدی طباطبائی و سیدهاشم رسولی، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.

طوسی، نصرالدین، ۱۴۰۷ق، *تجرید الاعتقاد*، تحقیق محمدجواد حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.

طوسی، محمد بن حسن، بی تا، *التبیان فی تفسیر القرآن*، تصحیح احمد حبیب عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

قهقی زاده، عبدالهادی و مصطفی آذرخشی، ۱۳۸۸، «تعارض آیات و روایات با گمانه خلق الفاظ قرآن از سوی پیامبر اکرم ﷺ»، *مطالعات*

اسلامی، سال چهل و یکم، ش ۸۳/۳، ص ۱۲۱-۱۵۲.

قردان قراملکی، محمدحسن، ۱۳۸۷، «نقش پیامبر ﷺ در وحی»، *قیسات*، ش ۴۷، ص ۵۱-۷۰.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

محسنیان‌راد، مهدی، ۱۳۹۲، *ارتباط‌شناسی*، چ چهاردهم، تهران، سروش.

_____، ۱۳۹۴، بازسازی مدل ارتباطی «منبع معنی»، *علوم اجتماعی*، ش ۶۹ ص ۱-۴۷.

مراغی، احمدمصطفی، بی‌تا، *تفسیر المراغی*، بیروت، دار الفکر.

مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ۱۴۱۳ق، *الإرشاد فی معرفته حجج الله علی العباد*، قم، کنگره شیخ مفید.

معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۵ق، *التمهید فی علوم القرآن*، چ دوم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.

مولوی، محمدبن محمد، ۱۳۶۳، *کلیات شمس تبریزی*، تهران، امیرکبیر.

_____، ۱۳۷۳، *مثنوی معنوی*، کوشش رینولدالین نیکلسون، تهران، طلوع.

وات، ویلیام مونگمری، ۱۳۷۳، *برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان: تفاهات و سوء تفاهات*، ترجمه محمدحسین آرای لرستانی، تهران، دفتر نشر

فرهنگ اسلامی.

Adler, Ronald B & George Rodman, 2006, *Understanding Human Communication*, Ninth Edition, New York, Oxford University Press.

Berlo, David, 1960, *The process of Communication*, Michigan State University, New York, Rinehart and Winston.

McQuail, Denis, 2010, *McQuail's Mass Communication Theory*, London, Sage.

McQuail, Denis & Sven Windahl, 1987, *Communication Models for study of Mass Communication*.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی